

مرحوم آیت‌الله بروجردی کاری کردند که آسید علی‌اکبر برقی تبعید شد، و حامیان ایشان نیز بساطشان را از قم جمع کردند رفتند تهران و قضیه تمام شد. اصولاً آیت‌الله بروجردی روی مسأله کمونیزم خیلی حساس بودند. در قضیه مرحوم مصدق هم دربار شاه توده‌نفتی‌ها را فرستاد حتی در وشنوه که آیت‌الله بروجردی تابستانها در آنجا بودند علیه روحانیت شعار بدهند و تظاهرات کنند، تا جایی که آیت‌الله بروجردی تماس گرفت و گفت این چه وضعی است که راه‌انداخته‌اید دربار می‌خواست با دکتر مصدق مبارزه کند و با این کارها علیه مصدق جو سازی می‌کرد. دربار توده‌ایها را تحریک می‌کرد که علیه روحانیت و علیه دین شعار بدهند که وقتی آقای مصدق را می‌خواهند کنار بزنند کسی از او حمایت نکند، اوضاع جوری شده بود که وقتی در وشنوه ما داشتیم جامع‌الاحادیث را مقابل می‌کردیم و سی‌چهل نفر بودیم، خبر آوردند که مصدق سقوط کرد یکی از آقایان سجده شکر به جا آورد که الحمدلله دیگر از شرشان راحت شدیم خطر از اسلام برطرف شد درباریها با این بازیها می‌خواستند زمینه فراهم کنند که برای سقوط دکتر مصدق روحانیت با آنها همراهی کند.

نمونه‌ای دیگر از فعالیت‌های دربار به اسم حزب توده

بر اساس سیاستی که عرض کردم بعداً معلوم شد به اسم کمونیستها و به تحریک دربار نامه‌هایی به علما و آخوندها نوشته می‌شد و آنها را تهدید می‌کردند که مثلاً شما را می‌کشیم، و چنین و چنان می‌کنسیم، آقای حاج آقا حسن رضویان نجف‌آبادی برای من نقل کرد که من قبل از سقوط دکتر مصدق رفتم نزد آقای ابوالقاسم پاینده صاحب امتیاز و مؤسس مجله صبا که نجف‌آبادی بود و سابقه طلبگی داشت و گاهی در مجله‌اش به پر و پای آخوندها هم می‌پیچید و یک چیزهایی راجع به آخوندها می‌نوشت گفت: من دیدم ابوالقاسم پاینده در یک صفحه‌بزرگ اسامی بسیاری از روحانیون را نوشته، بعد منشی‌اش را صدا زد و متنی را به او داد، و گفت بیا این متن را برای این آدرسها بفرست. گفت من آن وقت نفهمیدم که آن متن چه بود، بعد که مصدق سقوط کرد شنیدم به اسم علما نامه‌هایی تهدید آمیز نوشته شده... به ابوالقاسم پاینده گفتم آن متن که تو آن روز به منشی‌ات دادی و گفتم برای آخوندها بفرست تهدید آخوندها نبود؟ خنده‌اش گرفت و گفت بله. ابوالقاسم پاینده با دربار مربوط بود، معلوم شد او را مامور کرده‌اند که چون آخوندها را می‌شناسد یک متن را به اسم کمونیستها تنظیم کند و بفرستد و با این کار آنان را مرعوب کند، توده‌نفتی‌ها با پول انگلستان و حمایت‌های دربار تحریک می‌شدند تا مردم را از دولت دکتر مصدق و چپ روی بترسانند و مردم متوسل به دربار و شاه بشوند و مثلاً بگویند صد رحمت به شاه. همین "تقی فداکار" که آن زمان از اصفهان وکیل مجلس شد، معروف بود که می‌گفتند انگلیسی است و از توده‌ایهای نفتی است. قضایای غارت دکانهای نجف‌آباد را هم همینها سازمان دادند.

موضع آیت‌الله بروجردی در برابر دولت آقای مصدق و دربار

س: راجع به دولت دکتر مصدق و سقوط آن اشاره‌ای فرمودید، اگر امکان دارد مواضع آیت‌الله بروجردی را نیز در برابر دولت آقای مصدق و کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بیان فرمایید.

ج: ظاهراً در ذهن آیت‌الله بروجردی رفته بود که دولت آقای دکتر مصدق نسبت به مذهب لایشرط است. من شنیده بودم کمی گفت حکومت نسبت به مذهب نباید لایشرط (بی تفاوت) باشد، بخصوص اینکه در آن زمان توده‌ایها پر و بال گرفته بودند، ایشان دلش می‌خواست حکومت نسبت به

مذهب لا بشرط نباشد و مروج مذهب باشد.

یک وقت از طرف حکومت یک فرماندار فرستاده بودند قم، آقای بروجردی همان جا با او برخورد کرد. آیتالله بروجردی این جوری بود، گاهی از اوقات با اینها دعوا هم می کرد، گاهی آنها را راه نمی داد یا اگر راه می داد به آنها تشر می زد، دعوا می کرد. یک وقت دکتر اقبال آمده بود خدمت آیتالله بروجردی گزارشی داده بود راجع به قوام السلطنه که او مثلاً چکار کرده، آقای بروجردی گفته بود خدا رگ حیاتش را قطع کند. بالاخره گاهی این جور برخوردهایی می کرد، و آنها هم حساب می بردند. آیتالله بروجردی با قضیه اصلاحات ارضی نیز مخالف بود با اینکه با خانها هم موافق نبود ولی عقیده اش این بود که بالاخره بعضی از اینها حلال و حرام را رعایت می کنند و نمی شود بدون اجازه در زمینهای آنها تصرف کرد، از بعضی شنیدم که شاه برای ایشان پیغام داده بود که "همه دنیا این کار (اصلاحات ارضی) را انجام داده اند ما هم ناچاریم انجام دهیم و الا دست بر نمی دارند"، آقای بروجردی پیغام داده بودند به ایشان بگویند: "دنیا کارهای دیگر هم کردند، آنها سلطنت را هم کنار گذاشتند و جمهوری به وجود آوردند، کار دنیا چکار دارد به مسائل دینی؟" می خواست بگوید اگر می خواهی به جای دیگر نگاه کنی این یکی هم باید باشد و سلطنت به جمهوری تبدیل شود و به همین جهت تا وقتی که آیتالله بروجردی زنده بود شاه لوایحش گانه را اعلام نکرد.

دو خاطره از مرحوم آیتالله العظمی بروجردی

۱. ایشان گاهی خیلی عصبانی می شدند، نقل شد که زمانی در بروجرد نذر کرده بودند که اگر عصبانی شدند یکسال روزه بگیرند و تصادفاً روزی عصبانی شدند و یکسال روزه را گرفتند.  
۲. روزی در درس فقه در قم در برابر اشکال یکی از شاگردان که مرد محترمی بود عصبانی شدند تا جایی که به طرف فرمودند برو این حرفهای لاطائل را در حاشیه امثله بنویس، فردای آن روز روی منبر از طرف عذرخواهی کردند و فرمودند: من از عصبانیت خودم بسیار عصبانی شدم، شما موا ببخشید، و شنیده شد مبلغ دوست تومان به پول آنروز برای ایشان فرستادند.

نظریه آیتالله بروجردی درباره موضع آخوند خراسانی در انقلاب مشروطه

س: مرحوم آیتالله بروجردی در ارتباط با انقلاب مشروطیت که در دوران جوانی ایشان به وقوع پیوست اگر اظهار نظر خاصی داشتند و حضرتعالی در خاطر دارید بیان فرمایید.

ج: من خاطره ای از مرحوم آیتالله بروجردی در این ارتباط به یاد دارم که برای شما نقل می کنم. ایشان یک روز در صحبتهاشان فرمودند: جریان مشروطه که پیش آمد من در نجف بودم، مرحوم آخوند خراسانی که در جریان مشروطه وارد شد با اینکه استاد من بود من دیگر به منزل ایشان رفتم و آمد نکردم تا اینکه یکروز ایشان مرا در کوچه دیدند و خیلی با من گرم گرفتند و حال و احوال و معانقه کردند که شما کجا بودید، تشریف نداشتید و... گفتم آقا من جایی نبودم، همین جا بودم ولی از این برخورد خیلی شرمند شدم که چرا در آن مدت به منزل آخوند نرفتم. گویا ایشان (آقای بروجردی) در آن موقع می خواستند از جریانات سیاسی کنار باشند و در دسته بندیهای موافقین و مخالفین مشروطه دخالت نکنند.

باز یک روز دیگر خدمت ایشان بودیم صحبت از مرحوم آخوند و جریان مشروطه پیش آمد. البته الان یادم نیست چه کسی مساله را مطرح کرد، آقای فاضل پدر همین آقای فاضل لنکرانی با

لهجه ترکی گفتند: در جریان مشروطه مرحوم آخوندقاصر بودند نه مقصر، ایشان توجه نکردند، باز آقای فاضل این جمله را تکرار کردند، ایشان فرمودند: "چه می‌گویی مرحوم آخوند نه قاصر بودند نه مقصر، مرحوم آخوند فداکاری کردند، منتها دیگران با ایشان همراهی نکردند، دنیای آن روز داشت عوض می‌شد و شرایط زمانه دیگر اجازه نمی‌داد که یک شاه قلدر و دیکتاتور بخواهد داروندار مردم را در اختیار داشته باشد و خودسرانه عمل کند، دنیا داشت عوض می‌شد و در ایران هم باید یک تحولی به وجود می‌آمد، مرحوم آخوند و علما هم فکرمی‌کردند در ایسن تحول کسه می‌خواهد به وجود بیاید آنها هم نقش داشته باشند تا بتوانند موازین اسلام را پیاده کنند، نظر آقایان این بود، اینکه اشکالاتی پیش آمد مطلب دیگری است ولی نظر آنان خدمت بود و حسن نیست داشتند."

البته در همان وقت این مطلب در ذهن من خطور کرد که از ایشان بپرسیم اگر جریان به این شکل است پس چرا شما آن روز به منزل آخوند رفتی آمد نمی‌کردید و کنار کشیدید؟ البته بعد خودمسان جواب می‌دادیم که شاید آن روز هنوز مسائل بر ایشان روشن نبوده و بعدا روشن شده است، بالاخره ایشان گفتند مرحوم آخوند نه قاصر بودند و نه مقصر بلکه ایشان فداکاری کردند.

#### اهتمام آیت‌الله بروجردی به اصلاحات حوزه

س: آن زمان نظر آیت‌الله بروجردی نسبت به خواندن زبانهای خارجی، تاسیس مجلات و موسسات جدید و کلا اصلاحات حوزوی چه بود و عملا در این زمینه کاری انجام دادند و تحولی ایجاد کردند یا خیر؟  
ج:راجع به خواندن زبانهای خارجی که ایشان برنامه‌ای داشته باشند من یادم نیست، نسبت به مجلات هم آن زمان مجله "مکتب اسلام" بود که آقای مکارم و آقای دوانی دست‌اندرکار آن بودند با اینکه معروف بود که این مجله تقریبا مربوط به آقای شریعتمداری است، اینها مجله را که خدمت آیت‌الله بروجردی می‌آوردند ایشان تشویقشان می‌کردند، البته آن وقت انتشار مجلات و نشریات خیلی رایج نبود، ولی ایشان نسبت به وضع حوزه خیلی گله داشتند و می‌فرمودند یک کاری باید کرد و از بی‌نظمی حوزه خیلی رنج می‌بردند، گاهی در بعضی مسائل از ناراحتی داد و فریاد می‌کردند، بالاخره اشخاصی مثل آیت‌الله خمینی و عده‌ای دیگر به ایشان پیشنهاد کرده بودند که شما مثلا اختیارات بدهید تا ما از طلبها امتحان بگیریم و سر و سامان به حوزه بدهیم، نظر این آقایان این بود که با امتحان به طلبها شهریه بدهند به مشکلات طلبها رسیدگی کنند و نظم و انضباطی را در حوزه به وجود بیاورند، و بالاخره ایشان چیزی در این زمینه نوشته و به آنها داده بودند که اختیار در این گونه مسائل با آنها باشد، بالاخره در حوزه امتحان دایر شد، ایشان روی امتحان گرفتن از طلبها خیلی عنایت داشتند، حتی در نجف که تا آن وقت روی امتحان را به خود ندیده بود ایشان به مرحوم حاج شیخ نصرالله خلخالی که شهریه ایشان را در نجف می‌داد گفته بودند از طلبها امتحان بگیرند و مطابق امتحان به آنها شهریه بدهند، البته این موضوع در نجف قدری سروصدا پیدا کرده بود، آنها که می‌خواستند زیر بار امتحان نروند مخالفت می‌کردند. معروف بود که آیت‌الله سید ابراهیم اصطهباناتی امتحان را تحریم کرده بود و مخالفت با امتحان در حقیقت مخالفت با آیت‌الله بروجردی بود، و در اثر تحریم ایشان بعضی هانرفتند امتحان بدهند و شهریه هم نگرفتند، ولی این برنامه تحریم شکست خورد. آن وقت بعضی‌ها در قم به صورت مزاح می‌گفتند: معلوم می‌شود آقای اصطهباناتی درس خواندن را حرام کرده برای اینکه اگر کسی درس خوانده باشد امتحان هم می‌دهد،

بالاخره این تحریم اثر نکرد و برنامه امتحان تشییع شد، از طلبه‌های حوزه امتحان گرفته شد و کسی هم که تازه به قم می‌آمد باید امتحان می‌داد. ایشان سه حوزه امتحانی دایر کردند: یک حوزه برای شرح لمعه، یک حوزه برای رسائل و مکاسب و کفایه، و یک حوزه برای درس خارج. من از طرف آیت‌الله بروجردی جزو ممتحنین درس خارج بودم، افراد را خود ایشان مشخص می‌کردند، برای حوزه درس خارج پنج نفر بودیم، من، آقای حاج آقا علی صافی گلپایگانی، آقای حاج شیخ عبدالجواد جبل‌عاملی، آقای فکور یزدی و آقای حاج آقارضا سیدصفی (بها الدینی). امتحان خارج هم به این شکل بود که باید سطح مکاسب و کفایه را امتحان بدهند و بعد خلاصه یک روز درس خارج خود را همانجا بنشینند بنویسند. گاهی اوقات بعضی افراد می‌آمدند خود را از جهت درسی خیلی بالا می‌گرفتند و به ممتحنین بی‌اعتنا بودند، مثلاً من یادم هست یکی از آقایان از تهران تازه آمده بود مثل اینکه بخشی از مباحث فلسفه را در تهران خوانده بود و می‌خواست به قم بیاید با یکی از ممتحنین جروب‌بشش شد، بعضی می‌خواستند او را رد کنند که مثلاً این خیلی خودش را می‌گیرد و بلندپروازی می‌کند، من گفتم نه چرا به این دلیل می‌خواهید او را رد کنید در صورتی که از محسنات یک طلبه است که روحیه استقلال و اعتراض داشته باشد. بالاخره گاهی از این شکل برخوردها پیش می‌آمد. منظور این است که آقای بروجردی خیلی به امتحان علاقه‌مند بود و روی امتحان اصرار داشت و شهریه را هم بر همین اساس می‌داد.

#### مراقبت از وضعیت اخلاقی طلبه‌ها و رسیدگی به مشکلات آنان

یادم هست یک دفعه که خانه ایشان بودم مرا صدا زدند گفتند بیا این پول را بگیر و ببر بده به آقای صاحب‌الداری آقای صاحب‌الداری در مدرسه فیضیه بود به ایشان بگو این پول پیش شما باشد پول نسبتاً زیادی بود اگر یک وقت طلبه‌هایی را دیدی که نیازمند و بیچاره‌اند مقداری از این پول را به آنان بده. من آن پول را آوردم به آقای صاحب‌الداری دادم، ایشان گفتند شما چیزی از آن را می‌خواهید؟ گفتم نه، با اینکه نیاز هم داشتم، می‌خواستم عفت به خرج بدهم، خوب تصادفاً آن روز آقای بروجردی آن پول را به من دادند که به ایشان بدهم لابد وقت‌های دیگر هم این برنامه‌ها را داشته‌اند. از جمله اینکه به ایشان خبر داده بودند که طلبه‌ها بعضی وقت‌ها کارهای زشتی انجام می‌دهند مثلاً با مردم درگیر می‌شوند یا بدهنی می‌کنند یا گدازایی در می‌آورند، ایشان دستور داده بودند که افرادی مامور سری باشند که ضمن اینکه درسشان را می‌خوانند در حوزه بگردند و این تیپ افراد را شناسایی کنند و گزارش بدهند. آن وقت من یادم هست که مرحوم حاج آقا عبدالله که اهل تهران بودند پدر خانم آقای یثربی امام جمعه کاشان روزی جمعی را دعوت کردند که من هم یکی از آنها بودم، آقای مولایی هم که مدتی متولی آستانه حضرت معصومه (س) بود یکی از آنها بود، گفت آقا فرموده‌اند طلبه‌هایی محرمانه در میان طلبه‌ها بگردند و کسی هم نداند و اگر کارهای خلافی از آنها دیدند گزارش بدهند، من همانجا اشکال کردم که این سیاست شما با آنچه آقای بروجردی می‌خواستند جور در نمی‌آید، برای اینکه شما می‌خواهید کسی آنها را نشناسد، ما پنج‌شش نفر الان همدیگر را می‌شناسیم و "کل سر جاوز الاثنین شاع" (هر رازی که از دونفر تجاوز کرد فاش می‌شود)، و کافی است یکی از ما به رفیقش بگوید. قاعده‌اش این بود که به هر یک از ما جدا جدا می‌گفتید به نحوی که هر یک گمان کند او تنهاست و کسی دیگری نیست. آن قضیه بعد به هم خورد، اما یک چنین چیزهایی در ذهن آیت‌الله بروجردی بود.

### تشکیل هیات حاکمه برای رسیدگی به تخلفات روحانیون

اگر یک وقت طلبه‌ای از ناحیه دولتی‌ها تحت تعقیب قرار می‌گرفت ایشان خیلی ناراحت می‌شد، به همین جهت خود ایشان یک هیات حاکمه‌ای مرکب از پنج‌شش نفر درست کرده بود و در مدرسه فیضیه مستقر بودند که اگر از طلبه‌ای گزارشی رسید که تخلفی انجام داده آن هیات حاکمه او را بخواند و در درجه اول نصیحتش کند و اگر موثر واقع نشد آن وقت در نهایت به قطع شهریه هم برسد. ایشان معتقد بود که دولتی‌ها نباید در کار روحانیت دخالت کنند، باید حیثیت روحانیت محفوظ باشد و تخلفات صنفی آنها را خودشان رسیدگی کنند. من شنیدم آقای حاجی احمد گفته: من یک روز دیدم آقای بروجردی عصبانی است می‌گوید دیگر زندگی برای من تلخ است زندگی برای من حرام است، گفتیم آقا چه شده؟ گفتند در تهران آشیخ مصطفی رهنما را گرفته‌اند، گفتیم شما که از روش آشیخ مصطفی رهنما خوشتان نمی‌آید چون بعضی کارهای خلاف قاعده می‌کرد گفتند آشیخ مصطفی رهنما بالاخره یک روحانی است و اینکه بخواهند به حریم روحانیت حمله کنند برای من غیر قابل تحمل است. آیت‌الله بروجردی نسبت به شنون روحانیت تا این حد حساس بود، به همین جهت می‌گفتند حریم روحانیت در نظر مردم نباید شکسته شود، باید همیشه عظمت روحانیت محفوظ باشد. البته همین هیات حاکمه با فدائیان اسلام و مرحوم نواب و طرفدارانش درگیر شد، و من یادم هست در مدرسه فیضیه یکی از روحانیون به مناسبتی روی حجره انقلاب ایستاده بود صحبت می‌کرد و در اعتراض به برخورد با فدائیان اسلام دستش را به طرف اطاق هیات حاکمه تکان می‌داد و می‌گفت: ای هیات حاکمه ظالمه مدرسه فیضیه... و با تعبیر "ظالمه" از این هیات یاد می‌کرد. البته آیت‌الله بروجردی با هدف اصلاح و خیرخواهی این هیات را تشکیل داده بودند، و موثر هم بود و طلاب از آن حساب می‌بردند.

این بود شیوه مرحوم آیت‌الله بروجردی نسبت به روحانیت، ولی متأسفانه در جمهوری اسلامی با تشکیل دادگاه به اصطلاح "ویژه روحانیت" به بهانه حمایت از روحانیت و حفظ حریم آن به طور کلی حریم روحانیت را شکستند و حتی بیوت بزرگان و مراجع تقلید را نیز به بهانه‌های صددرد سیاسی مورد هجوم قرار دادند، و چه بسیار افراد غیر روحانی نیز به بهانه ارتباط بسایک روحانی از حملات آنان در امان نماندند.

### علل به سردی گراییدن روابط آیت‌الله خمینی و آیت‌الله بروجردی

س: کسانی که آیت‌الله بروجردی برای اصلاح حوزه به آنها حکم داده بود و بعد این حکم از آنها پس گرفته شد چه کسانی بودند، و آیا این حرکت در روابط آنان با آیت‌الله بروجردی تاثیر گذاشت یا خیر؟

ج: این افراد شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله خمینی و آیت‌الله داماد بودند آقای صاحب‌الداری هم گویا بسا آنها بود، اما آیت‌الله خمینی از همان اول اصرار داشتند که ایشان اگر بخواهند ما این کار را انجام دهیم باید آن را بنویسند، و ایشان هم به صورت حکمی آن را نوشت ولی بعدا وسوسه‌گران ایشان را پشیمان کردند و نوشته را پس گرفتند، و از همانجا روابط آیت‌الله خمینی و آیت‌الله بروجردی رو به سردی رفت. آیت‌الله خمینی از کسانی بود که از همان اول که آیت‌الله بروجردی به قم آمدند تقریباً خودش را وقف ایشان کرده بود، ایشان در هر دو درس آقای بروجردی شرکت می‌کردند و خیلی هم از آن تعریف می‌کردند و می‌گفتند: "درس ایشان جوری است که طلبه‌ها غیر مستقیم مجتهد و ملا می‌شوند، ایشان

بیستسال دیر به حوزه علمیه قم آمدند. "من یادم هست ایشان درس اصول آیتالله بروجردی را هم می نوشتند و مرتب به منزل آیتالله بروجردی رفت و آمد می کردند و تقریباً در مسائل از ایشان دفاع هم می کردند، از باب نمونه یک روز عصر بعد از آنکه درس آیتالله بروجردی تمام شد و برای نماز می رفتند چند نفر هم اطراف ایشان بودند من جلو رفتم و از ایشان پرسیدم آقا اگر کسی در صحت قرائت امام جماعت شک کند می تواند به او اقتدا کند من مساله کلی می پرسیدم و نظری نداشتم آقای بروجردی یک نگاهی به من کردند و گفتند: شما به امامی که در قرائتش شک دارید اقتدا نکنید بروید به امامی که قبولش دارید اقتدا کنید من با ناراحتی گفتم آقا این مساله است می پرسم، گفتند بله مانعی ندارد، بعد آقای خمینی به من گفتند آخه این مساله را چرا از ایشان می پرسید؟ مگر نمی دانید بعضی ها شایع کرده اند که آقای بروجردی قرائتش درست نیست چون ایشان در نماز دندانهایش را در می آورد، شبیه وجود اجزای غیرماکوله در آن می کرد، آن وقت قرائتش یک جور مخصوص می شد گفتم من چه می دانستم که چنین چیزی را شایع کرده اند من می خواستم مساله پرسم. منظورم این است که آقای خمینی خیلی دنبال ایشان بود، آن وقت به دنبال جریان پس گرفتن نوشته یک مقدار ایشان سرد شدند، بعد در جریان مرحوم نواب صفوی و فدائیان اسلام هم در ذمه آیتالله بروجردی القا کرده بودند که آقای خمینی محرک و موید فدائیان اسلام است با اینکه این گونه نبود، و لذا ایشان دیگر به منزل آیتالله بروجردی کمتر رفت و آمد می کرد، البته درس می آمدند ولی به منزل ایشان رفت و آمد نمی کردند، آقای حاج سید محمدصادق لواسانی که از دوران نوجوانی رفیق آیتالله خمینی بود و کاملاً از جهت قیافه شبیه یکدیگر بودند و ازوکلای آیتالله بروجردی در تهران بود برای من نقل کردند که یکبار من می خواستم بروم منزل آیتالله بروجردی آقای خمینی گفتند من هم مدتی است نرفتم خوب است شما که می روی من هم به دنبال شما باشم و خیلی با ایشان قهر نباشیم، آقای لواسانی گفت: دوتایی رفتیم منزل آقای بروجردی، اتاق بیرونی آقای بروجردی نشستیم اصحاب آقای بروجردی داخل بودند، بعد از یک مدتی که ما نشستیم آقای آقا محمدحسن آقازاده آن مرحوم آمد یک نگاهی کرد و رفت، بعد حاج میرزا ابوالحسن آمد یک نگاه و سلام علیکی کرد و رفت، خلاصه هیچ کس به ما نگفت بفرمایید بروید پیش آقای بروجردی با اینکه می دانستند آقای لواسانی گاهی پول و وجوهات می آورد خلاصه ما تا مغرب نشستیم خبری نشد، آقای خمینی به من گفت: بلند شو برویم شما هم امروز چوب ما را خوردی ایشان می گفت آقای خمینی در دالان ایستاد و گفت من دیگر پایپرا دم این خانه نمی گذارم و شاید تا آن وقت که آقای بروجردی زنده بود ایشان به آنجا رفت و آمد نکرد، منظور این است که کار به اینجا کشید، ولی برای اینکه کسی سو استفاده نکند در درس ایشان تا این اواخر شرکت می کردند.

تفتین علیه اینجانب نزد آیتالله بروجردی

س: گویا علیه حضرتعالی هم یک زمانی نزد آیتالله بروجردی تفتین کرده بودند، در این مورد اگر توضیحی بفرمایید بجاست.

ج: این قضیه برمی گردد به جریان آقای صاحب الداری که با یک طلبه ای برخورد بد کرده بود و من با او برخورد کردم و این قضیه را آیتالله بروجردی هم مطلع شدند، رداستان آن هم به این شکل بود که یک طلبه ای بود اهل کهک، طلبه درس خوانی بود با آقای محمدفاضل لنگرانی هم مباحثه بود،

ایشان با یک طلبه خرم‌آبادی که قدری خوشاوندی هم با آقای صاحب‌الداری داشت در حجره بر سر یک مساله جزئی نزاع کرده بودند، طلبه خرم‌آبادی به آقای صاحب‌الداری شکایت این طلبه را کرده بود، آقای صاحب‌الداری گفته بود از مدرسه بیرونش کنید، به شهریانی هم بگوسید که از قم بیرونش کند. حالا اگر یک مساله اخلاقی یا چیزهایی از این قبیل بود می‌شد پذیرفت که یک طلبه را از قم بیرون کنند ولی سر یک مساله جزئی که نمی‌شود آبروی یک‌طلبه را برد و او را از قم بیرون کرد، بالاخره حکم تندی بود، من در جریان قرار گرفتن رفتم پیش آقای صاحب‌الداری گفتم شما که این حکم را کرده‌اید آیا آن شیخ را خواسته‌اید از او چیزی پرسید؟ گفت نه، من متولی هستم ایشان باید برود، خلاصه یک‌مقدار با ایشان حرفمان شد، ایشان هم رفته بود خدمت آقای بروجردی و گفته بود من استعفا می‌دهم، ما آمده‌ایم در حوزه‌می خواهیم اصلاحاتی بکنیم فلانی آمده علیه ما رجاله راه انداخته است، و خلاصه خیلی علیه من با آقای بروجردی صحبت کرده بود، تا اینکه چند روز بعد من رفتم خدمت آقای بروجردی که جواب یک مساله را بپرسم دیدم ایشان خیلی ناراحت است، در جلوی جمع رو به من کرد و گفت: آشیخ‌حسینعلی من چقدر از شما تعریف کرده بودم، من به تو علاقه داشتم، شما به طور کلی از اعتبار پیش من ساقط شدید، شما رجاله راه می‌اندازید می‌روید تهدید می‌کنید، من گفتم آقا کی من تهدید کردم؟ کی رجاله راه انداختم؟ خلاصه دیدم ایشان خیلی ناراحت هستند گفتم خیلی خوب شما فرمایشتان را فرمودید جواب مساله من را بفرمایید، بالاخره ایشان جواب مساله را گفتند و من از خدمت ایشان آمدم بیرون و تصمیم گرفتم که دیگر به منزل ایشان نروم، تا اینکه یک روز در کوچه آیت‌الله خمینی به من رسیدند و گفتند که بله علیه شما به ناحق پیش آیت‌الله بروجردی مطالبی را گفته‌اند و من رفته‌ام با ایشان صحبت کرده‌ام، این جریان قبل از سرد شدن روابط آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله خمینی اتفاق افتاده بود بعد شنیدم که پدر آقای فاضل هم که در تشکیلات آقای بروجردی بود در مورد من با آقای بروجردی صحبت کرده بود که فلانی در این جریان تقصیر نداشته و می‌خواسته است از یک طلبه‌ای که مظلوم واقع شده دفاع کند. من این مطلب کلی را همینجا عرض کنم که قدرت وقتی یک جا متمرکز می‌شود گاهی افراد انحصارطلب که فقط منافع خودشان را می‌خواهند از روی حسادت یا انگیزه‌های دیگر شروع می‌کنند نزد آن فرد قدرتمند از افراد دیگر بدگویی و مذمت کردن، در اینجا است که افراد صاحب قدرت باید به صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص به آن ترتیب اثر ندهند و تحقیق بیشتری بکنند، با خود طرف صحبت نکنند، حتی این قبیل افراد هنگامی که اسلام پیشرفت کرد اطراف پیامبر(ص) اراهم گرفته بودند، در اطراف پیامبر(ص) علی(ع)، سلمان و ابوذر بودند، عمر و ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف هم بودند پیامبر اکرم(ص) آنها را هم طرد نمی‌کرد اما این‌گونه نبود که اگر مثلاً عایشه می‌آمد علیه علی(ع) چیزی به او می‌گفت به گفته‌ی ترتیب اثر دهد بلکه یک مقدار بیشتر هم احترام امیرالمومنین(ع) را رعایت می‌کرد، خلاصه ممکن است افراد روی جهاتی علیه یکدیگر حرفهایی بزنند ولی آن قدرتمند باید روی اعصابش مسلط باشد و به گفته هر کس ترتیب اثر ندهد و با مسائل عاقلانه برخورد کند، بالاخره آیت‌الله بروجردی هم بشری بود مثل سایر انسانها و این گفته‌ها در ایشان اثر گذاشته بود.

نماینده‌ی آیت‌الله العظمی بروجردی در نجف‌آباد

من مدتی خدمت آیت‌الله بروجردی رفتم تا اینکه مرحوم حجه‌الاسلام آقای آشیخ‌ابراهیم ریاضی که

عالم معروف نجف آباد بودند به رحمت خدا رفتند، تعدادی از رجال و شخصیت‌های نجف آباد با یک اتوبوس آمده بودند خدمت آیت‌الله بروجردی که مرا ببرند نجف آباد، البته من درس می‌رفتم ولی منزل آقای بروجردی نمی‌رفتم، آقای بروجردی پیش آنها خیلی از من تعریف کرده بود که ایشان چنین و چنان است و برای نجف آباد زیاد است و حیف است ایشان در نجف آباد بمانند و از این حرفها، بعد آنها اصرار کرده بودند آقای بروجردی فرموده بودند پس بروید ایشان را بیاورید تا من با او صحبت کنم، آنها آمدند به من گفتند، گفتیم من تعهد کرده‌ام که منزل آقای بروجردی بروم، آقای بروجردی فرموده بودند خیر به هر شکل هست بروید ایشان را بیاورید، خلاصه مرا بردند منزل آیت‌الله بروجردی ایشان با شوخی فرمودند قهر کرده بودید؟ تعهد کرده بودید که به اینجا بیایید؟ بالاخره خیلی دلجویی کردند و فرمودند شما فعلا مدتی به نجف آباد بروید و کارهای مردم و حوزه علمیه آنجا را زیر نظر داشته باشید، و در همین ارتباط بود که من مدتی به نجف آباد رفتم، من گاهی قم بودم و گاهی نجف آباد، و بعد مرحوم حاج شیخ نصرالله قضایی را در آنجا ترویج و تقویت کردم و پس از مدتی کارها را به دست ایشان سپردم و خودم دوباره به قم برگشتم.

#### ملاقات با دکتر اقبال (نخستوزیر)

س: جناب عالی که از طرف مرحوم آیت‌الله بروجردی به نجف آباد رفتید با مسئولین دولتی نیز تماس داشتید؟

ج: در آن زمان تماس علما با مسئولین دولتی امر رایج و لازمی بود، البته آنها هم ناچار بودند احترام علما را حفظ کنند. از جمله اتفاقاتی که یاد دارم اینکه در یک سالی هیات دولت وقت به نخستوزیری آقای دکتر اقبال تصمیم گرفته بودند جمعا به نقاط مختلف کشور سفر کنند و از نزدیک با مشکلات مناطق مختلف آشنا شوند. در تابستان که من در نجف آباد بودم اتفاقا به استان اصفهان آمده و یک روز هم به نجف آباد آمدند، در آن زمان استاندار اصفهان آقای سرلشگر گرزین بود و می‌گفتند مرد خوبی است، او هم همراه مقامات به نجف آباد آمده بود. بنا شد علمای نجف آباد در ساختمان شهرداری با هیات دولت ملاقات کنند، حدود دویست نفر از آقایان علما بودند و من و مرحوم حاج آقا عطا مرتضوی در دو طرف دکتر اقبال قرار گرفتیم. آقای حاج شیخ نعمت‌الله صالحی نیز بنا شد سخنگو باشد و خیرمقدم بگوید. ایشان پس از سخنانی مشتمل بر خیرمقدم و تذکرات گفتند که من از نامه مولا امیرالمومنین (ع) به مالک‌کاشتر هدیعی به شما تقدیم می‌کنم، حضرت می‌فرمایند: "و لیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و اجمعها لرضا الرعیه فان سخط العامه یجحف برضا الخاصه، و ان سخط الخاصه یغتفر مع رضا العامه" (۱) دکتر اقبال خیلی خوشش آمد. بعد من به دکتر اقبال گفتم که به نمایندگی از طرف حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی متصدی حوزه علمیه نجف آباد هستم و ما از دولت برای حوزه‌ها چیزی نمی‌خواهیم ولی انتظار داریم جاهایی را که برای سکونت طلاب علوم دینییه وقف کرده‌اند دولت آنها را تصاحب نکند، در نجف آباد مکانی هست که برای سکونت طلاب و عزاداری حضرت سیدالشهدا (ع) وقف شده و سالهاست که آموزش و پرورش آن را تصرف کرده است و هرچه اقدام کرده‌ایم نتیجه‌ای گرفته نشده است. در همان جلسه آقای دکتر اقبال به آقای دکتر مهران وزیر آموزش و پرورش دستور داد اقدام کنید و او هم یادداشت کرد و با یک مرتبه رفتن من بمعیت مرحوم شهید مطهری نزد وزیر آموزش و پرورش در تهران او دستور داد محل را تخلیه و تحویل دهند و در پیچ و خم اداری گرفتار نشدیم، هرچند



مسئولین آموزش و پرورش نجف آباد در آن وقت نمی خواستند تحویل دهند و کارشکنی می کردند. در همان جلسه کمبودهای نجف آباد و خواسته های مردم نیز به نخست وزیر تذکر داده شد. بعد دکتر اقبال گفت که نجف آباد را از بخشداری به فرمانداری ارتقا دادیم و من به او گفتم "انشا الله کل الصید فی جوف الفرا"، امیدواریم سایر خواسته ها نیز انجام شود. بعدا شنیدم دکتر اقبال گفته بود علمای اصفهان به ما زیاد تملق گفتند و تنها جایی که به ما تملق نگفتند و خواسته های خودشان را مطرح نمودند و ما را نیز نصیحت کردند نجف آباد بود.

۱ نهج البلاغه، نامه ۵۳

#### کمک به زلزله زدگان لار و بوئین زهرا

همچنین هنگامی که در نجف آباد بودم زلزله معروف لار رخ داد، در آن زلزله چندین هزار نفر کشته شدند و قسمت زیادی از لار قدیم خراب شد. خانه های اطراف مسجد جامع شهر به طور کلی در هم کوبیده شده بود و بسیاری از ساختمانهای مدرن جدیدالاحداث نیز شکافهای عمیق برداشته بود. من کمکهای مردمی را که به صورت نقد بود جمع آوری کردم و به همراهی مرحوم پورنمازی و مرحوم سید روح الله کشفی که رئیس اوقاف نجف آباد و مرد فاضل و متعهدی بود به لار رفتیم. آن هنگام بسا اینکه اردیبهشت بود هوا در لار بسیار گرم بود، ورود ما در باغ آقای حاج سید عبدالعلی آیت اللهی بود که توزیع کمکهای مردمی در آنجا انجام می شد. در زلزله بوئین زهرا نیز کمکهای مردمی مردم خیر نجف آباد را جمع آوری کردم و به همراهی آقای لسقمانی شهردار وقت نجف آباد که مردم متعهد و باکفایتی بود و مرحوم پورنمازی و مرحوم حاج شیخ غلامرضا سلطانی اشتهاردی که در جریان سقوط هواپیمای عازم جبهه باجمعی از آقایان دیگر به شهادت رسید به بوئین زهرا رفتیم و کمکهای مردمی را به مستحقین آنها رساندیم.

#### اعضای بیت آیت الله بروجردی و نقش هر یک از آنان

س: اعضای بیت مرحوم آیت الله بروجردی مشخصا چه کسانی بودند و چه کسانی در تخریب روابط میان ایشان و دیگران نقش داشتند، آیا حاج احمد را می توان در ایجاد این جو موثر دانست؟ ج: من شخصی را نمی توانم متهم کنم حتی حاج احمد را، در بیت آیت الله بروجردی آقای حاجی احمد در ایشان موثر بود، حاج میرزا ابوالحسن موثر بود، حاج محمدحسین احسن (رحمه الله علیه) که مقسم شهریه بود موثر بود، دیگران نیز موثر بودند، حاج محمد حسین احسن امین بیت المال و نامه های ایشان بود خیلی هم در بیت ایشان کار می کرد، ایشان اوایل در بروجرد کاسب بود و بعد از نماز آقای بروجردی مسالمتی گفت، داستانی را هم در همینجا به مناسبت از اخلاق آقای بروجردی بگویم بد نیست، آن وقت که من بروجرد بودم همین آقای حاج محمدحسین احسن در مسجد پس از نماز آیت الله بروجردی مساله می گفت، آیت الله بروجردی هم گاهی پای صحبت ایشان می نشست و اتفاقا آن شب نشسته بود، آقای حاج محمدحسین شروع کرد به مساله گفتن، ایشان فتوای مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی را می گفت فتوای آقای بروجردی را هم می گفت، اتفاقا در مساله ای فتوای آسید ابوالحسن را گویا ناقص نقل کرد، آیت الله بروجردی با اینکه رقیب آسید ابوالحسن بود بدون اینکه تکبر کند با صدای بلند

خیلی با احترام از همانجا که نشسته بود فرمودند نه خیر آیتالله اصفهانی با این قید می‌فرمایند. بالاخره آقای حاج محمدحسین آدم بسیار مقدس و امین و متدینی بود، بعد که آقای بروجردی آمدند قم و سر ایشان شلوغ شد از ایشان خواستند که به قم بیایند. ایشان به عنوان محرر در بیت بود، نامه‌ها را می‌خواند و جواب می‌داد، وجوهات را می‌گرفت و به مقسمین برای پرداخت شهریه تحویل می‌داد، بالاخره خیلی کار می‌کرد و شبانه‌روز مشغول بود، و واقعا مرد بی‌آزار و متدینی بود.

حاج احمد بیشتر کارهای بیرونی آقای بروجردی را انجام می‌داد، مثل وزیر خارجه ایشان بود، آقای بروجردی به شاه می‌خواست پیغام بدهد یا با علمای شهرستانها کاری داشت یا پیش کسی می‌خواست پیغامی بفرستد آقای حاج احمد را می‌فرستاد، در بیت ایشان هم تنظیم‌کننده امور بیت بود. افراد دیگری که بودند: حاج میرزا ابوالحسن اشعری شیرازی که الان مرحوم شده است، حاج شیخ محمود اردکانی که مدتی هم مباحثه من بود شوهر خواهر آقای فاضل‌لنکرانی، حاج شیخ محمدعلی کرمانی که خودش درس می‌گفت، آسیدمصطفی خوانساری، دوتایرادرهای صادقی آ میرزامهدی صادقی و آ میرزاحسین صادقی اینها تقریبا جزو حواریین آیتالله بروجردی بودند، البته افراد دیگر هم کم و بیش در کارهای ایشان موثر بودند، اما اینکه چه کسی در ارتباط با آقای این‌گونه مسائل در ذهن ایشان موثر بوده من کسی را نمی‌توانم متهم کنم.

س: رساله توضیح المسائل فارسی را هم در ابتدا آقای حاج محمدحسین احسن تنظیم کردند؟  
ج: نه، توضیح المسائل را آقای حاج شیخ علی اصغر علامه کرباسچیان که در تهران است و مدارس علوی را به راه انداخت تنظیم کرد، البته از سایر افراد هم کمک می‌گرفت، حتی گاهی اوقات به من می‌گفت این عبارت چطور است.

توجه آیتالله بروجردی به فعالیت‌های تبلیغی در خارج از کشور  
س: تا آنجا که ما اطلاع داریم مرحوم آیتالله بروجردی به خارج از کشور هم مبلغانی اعزام می‌کردند و در آنجا موسساتی به وجود می‌آوردند نظیر مرکز اسلامی هامبورگ، آیا در آمریکا و فرانسه و سایر کشورها هم اقدام مشابهی انجام دادند؟ آیا هدف ایشان صرفا جنبه‌های تبلیغی بود یا در نظر داشتند پایگاههایی را برای آینده درست کنند؟

ج: آیتالله بروجردی در این جهت فکرش خیلی فکر وسیعی بود، همین جهت که باید با دنیا مربوط بود باید به مسلمانهای جاهای دیگر هم رسید. با طرح مساله شیعه و سنی هم خیلی مخالف بود، ایشان معتقد بود که باید کاری کرد که اصل اسلام مطرح باشد، منتها آن وقت امکانات کم بود، کسی که زبان بلد باشد کم بود، مثلا آقای محقق از باب اینکه یک مقدار علوم جدید می‌دانست آدم روشنفکری محسوب می‌شد، ما پنج‌شنبه و جمعه‌ها پیش ایشان هندسه می‌خواندیم، شاید چندتا کلمه انگلیسی هم بلد بود آدم خوبی هم بود، در میان طلبه‌ها این جور افراد کم بودند. در همان زمان صحبت شد که مرحوم آیتالله بروجردی مرحوم آیتالله بهشتی را به خارج بفرستند، اما نظر ایشان این بود که ایشان جوان است، عقیده آقای بروجردی این بود که از افرادی که سن بیشتری دارند استفاده شود، در این رابطه مرحوم مطهری می‌گفت آقای بروجردی پیر پرست است، به هر حال اشخاصی را که بشود به خارج فرستاد کم بودند و الا فکر ایشان این بود که باید در این زمینها کار کرد. مسجد

هامبورگ را در آلمان ایشان بنا کرد و آقای حاج شیخ محمد محققى را که علاوه بر علوم حوزوى به علوم جدید نیز آشنا بود به آنجا فرستاد، آقای محققى در آنجا نماینده ایشان بود و از تایید و کمک به ایشان هم دریغ نمى کرد. آیت الله بروجردى نسبت به وحدت شیعه و سنى هم خیلی عنایت داشت. من قبلاً عرض کردم که آشیخ محمدتقى قمى که در مصر بود در حقیقت پایگاهش در ایران آیت الله بروجردى بود، رابط بین شیخ شلتوت و آیت الله بروجردى آشیخ محمدتقى بود و ظاهراً آیت الله بروجردى برای آنها کمک پولی مى فرستاد، فتوای معروف شیخ شلتوت در حقیقت به واسطه فعالیت آیت الله بروجردى صادر شد. بالاخره ایشان روی این جهات خیلی عنایت داشتند، آقای حسینعلی محفوظ را که در اول کتاب اصول کافی نامش دیده مى شود من دیده بودم، یک فرد متتبع بود که در خارج از کشور در نشر معارف اسلامى فعالیت مى کرد، آیت الله بروجردى خیلی از ایشان تجلیل مى کرد، و از این گونه کارهای تتبعی و تحقیقى خوشش مى آمد.

س: مگر آیت الله بهشتى نماینده آیت الله بروجردى در آلمان نبودند؟

ج: ظاهراً ایشان پس از رحلت مرحوم آیت الله بروجردى از طرف آیت الله میلانى و آیت الله خوانسارى به آلمان رفتند.

تاسیس مسجد اعظم در قم

س: انگیزه آیت الله بروجردى از تاسیس مسجد اعظم چه بود، آیا ضرورت ویژه ای را در تاسیس آن مى دیدند یا به خاطر سالم سازی اطراف حرم و تخریب خانه ها و مقبره های قدیمی اطراف آن بود؟ شنیده شده که به هنگام خراب کردن این خانه ها و مقبره ها بعضی به ایشان اعتراض کردند که به چه مجوزی این کار را مى کنند، فرموده بودند پس استفاده از ولایت فقیه کجا رفته؟ آیا این کلام صحت دارد یا نه؟

ج: تاسیس مسجد اعظم در این مکان در آن زمان واقعا لازم بود، چون مى خواستند نماز جماعت بخوانند جا نبود، درس مى خواستند بگویند جان بود، البته مسجد اعظم بانی داشت هر قسمت از مخارج آن را افرادی به عهده مى گرفتند، ولی موسس آن ایشان بود. در مکان این مسجد مقبره بود چند خانه بود مدرسه باقریه بود همه اینها را خراب کردند و جزو مسجد انداختند. من هم این جمله را که ایشان در اعتراض بعضی افراد به تخریب این مکانها فرموده "پس ولایت فقیه کجا رفته، یا ولایت فقیه برای کجاست" مانند شما از بعضی افراد شنیده ام ولی اینکه آیا دقیقاً این جمله را فرموده یا نه نمى دانم. من یادم هست اگر کسی از بیرون مى آمد و توالی مى خواست برود اطراف حرم جایی وجود نداشت، ایشان این توالیها را در کنار مسجد اعظم ساخت. ما یک وقت در زمان شاه مى رفتیم برویم اصفهان در بین راه در ماشین دیدم کسی که قیافه مخصوصی به خودش گرفته بنا کرد به آخوندها و به آقای بروجردى بدگفتن، که این پولها را برداشته اینجا مسجد مى سازد، مى خواست به جای این مسجد مثلاً یک کارخانه ای تاسیس کند که تولیدات کشور بالا رود مردم هم به حرفهای او گوش مى دادند، من گفتم: جنابعالی مثل اینکه در این کشور نیستی؟ همه مسجد اعظم را که بگذاریم کنار، همین مستراحهای مسجد اعظم چقدر مشکل مردم را حل مى کنند، همین مستراحهای مسجد اعظم از آن مجلس سنای شما در تهران که این همه پول خرجش کرده اید که شصت آدم خائن بروند آنجا بنشینند و کشور را بفروشند و خارجیها را بر کشور مسلط کنند بسیار با ارزشتر است، مردم با تعجب نگاه مى کردند که این بچه طلبه چه مى گوید، یک کسی آمد گفت این آقا سرهنگ است که

لباس شخصی پوشیده، گفتم هر کس می‌خواهد باشد، تازه بهتر. بالاخره این مسجد برای نماز خواندن، برای درس گفتن، برای برگزاری مجالس و عبادت زوار در کسناز حرم مطهر حضرت معصومه (س) بخصوص در آن زمان خیلی لازم بود و خدمت بزرگی محسوب می‌شد.

مبارزه جدی آیت‌الله بروجردی با مسلک ساختگی بهائیت  
س: در ارتباط با نقش آیت‌الله بروجردی در مبارزه با مسلک بهائیت و فعالیتهایی که حضرت‌عالی در این زمینه داشتید اگر خاطره‌ای دارید بیان فرمایید.

ج: مرحوم آیت‌الله بروجردی خیلی ضد بهایی بود، مثلا در طرفهای یزد یک بهایی را کشته بودند و بنا بود قاتل را اعدام کنند، آن هم در روزیازده شعبان، آقای بروجردی در این قضیه خواب نداشت و می‌خواست به هر قیمتی که هست از اعدام او جلوگیری کند، دائما حاجی‌احمد را به‌این طرف و آن طرف می‌فرستاد، گویا این شخص پس از قتل فرار کرده بود به عراق و دولت عراق او را گرفته بود و به دولت ایران تحویل داده بود و بالاخره آن شخص ظاهرا اعدام نشد. خلاصه آیت‌الله بروجردی با بهاییها خیلی بد بود، گویا یکسال ماه رمضان که آقای فلسفی از رادیو صحبت می‌کرد آقای بروجردی به او گفته بود که علیه بهائیت صحبت کند، آیت‌الله کاشانی هم با این معنا موافق بود، آقای فلسفی در آنماه رمضان شروع کرد علیه بهاییها صحبت کردن، صحبت آقای فلسفی در آن سال خیلی گل کرد و مردم همه اطراف رادیوها جمع می‌شدند صحبت‌های آقای فلسفی را گوش کنند، بعد یکدفعه دولت به دستور شاه جلوی سخنرانی آقای فلسفی را گرفت، در همان زمان مشخص بود که مشوق آقای فلسفی آیت‌الله بروجردی است و مخالفت شاه با پخش سخنرانی آقای فلسفی مخالفت شاه با آیت‌الله بروجردی تلقی می‌شد. در همان ایام من برای نماز و تبلیغ دینی می‌رفتم به نجف‌آباد چون نجف‌آباد بهایی زیاد داشت، من از آیت‌الله بروجردی راجع به معاشرت و خرید و فروش و معامله با بهاییها سوالی کردم و ایشان در جواب مرقوم فرمودند: "بسم‌تعالی، لازم است مسلمین با این فرقه معاشرت و مخالطه و معامله را ترک کنند، فقط از مسلمین تقاضا دارم آرامش و حفظ انتظام را از دست ندهند، حسین الطباطبائی"، بعد برای اینکه این نوشته اثر عمیقتری در میان مردم بگذارد آقای حاج‌انصاری را از قم دعوت کردیم که بیایند نجف‌آباد چند جلسه صحبت کنند و مقدمه‌چینی کنند بعد حکم و نظریه آیت‌الله بروجردی را برای مردم بخوانند. اعلامیه در سطح شهر پخش شد و تبلیغات زیادی در مساجد و جاهای دیگر انجام گرفت که حاج‌انصاری برای سخنرانی به نجف‌آباد می‌آید و حکم مهمی هم از آیت‌الله بروجردی به همراه دارد، جمعیت زیادی پای‌منبر حاج‌انصاری می‌آمدند، البته حاج‌انصاری خودش این حکم را نخواند او منبر رفت و زمینه را فراهم ساخت و آقای حاج‌شیخ ابوالصمصطفایی حکم را خواند، با خوانده شدن این حکم جو گسترده‌ای علیه بهائیت در نجف‌آباد ایجاد شد. آن وقت کاری که من کردم این بود که تمام طبقات و اصناف نجف‌آباد را دعوت کردم و همه علیه بهائیت اعلامیه دادند، مثلا نانوایان نوشتند ما به بهاییها نان نمی‌فروشیم، راننده‌ها امضا کردند که ما دیگر سوارشان نمی‌کنیم، از همه علمای نجف‌آباد و افرادی که با صنفهای مختلف مربوط بودند کمک گرفتیم، خلاصه کاری کردیم که از نجف‌آباد تا اصفهان که کرایه ماشین یکتومان بود یک بهایی التماس می‌کرد پنجاه تومان بدهد و او را نمی‌بردند، البته همه این‌برده‌ها هم از روی ایمان نبود خیلی‌ها از دیگران و از جو عمومی جامعه می‌ترسیدند که آنها را سوار کنند، بالاخره با این حرکت آنها در نجف‌آباد متلاشی شدند. پیش از این قضیه، بهاییها در نجف‌آباد خیلی قدرت داشتند،

تاجرهایشان در بازار همه‌کاره بودند، تبلیغات آنان وسیع شده بود، اما بعد از این قضیه متفرق شدند و در همه جا از چشم مردم خود را مخفی می‌کردند و در حقیقت این اتحاد و هماهنگی مردم نجف آباد تقویت آیت‌الله بروجردی و روحانیت بود در مقابل دولتیها، بعد این قضیه را مسا به اصفهان هم کشاندیم و خطاب به مردم اصفهان در جهت مبارزه با بهائیت اعلامیه دادیم و حکم آیت‌الله بروجردی را پخش کردیم، تعدادی از علمای اصفهان هم با ما همراهی کردند، در آنجا هم سروصدای گسترده‌ای علیه بهائیت برپا شد.

نخستین احضار اینجانب به خاطر مبارزه با بهائیت

بالاخره پس از مدتی مشخص شد که موسس و محرک این جریان من هستم، روی این اصل مرا از استانداری اصفهان احضار کردند. استاندار اصفهان در آن زمان شخصی بود به نام "محمد ذوالفقاری" اهل زنجان، به بخشدار نجف‌آباد گفته بود به این شیخ بگویید بیاید اینجا، حالا در آن موقع من به اصطلاح مجتهد نجف‌آباد و نماینده آیت‌الله بروجردی بودم، من پیش از رفتن به استانداری رفته اصفهان منزل آقای حاج سیدحسن روضاتی که از علمای معروف اصفهان بود و با دستگاہ هم مربوط بود و نفوذ هم داشت، به او گفتم استاندار مرا احضار کرده شما در جریان باشید ببینید قضیه از چه قرار است، بعد از آنجا رفتم به استانداری، گفتند: استاندار الان کمیسیون دارند همه روسا هستند، گفتم بالاخره به من گفته‌اند بیا، به او بگویید فلانی آمده، رئیس دفترش رفت و برگشت و گفت بفرمایید داخل، من وارد اطاق شدم دیدم اطاق "غاص باهله" گوش‌تاگوش همه نشست‌اند، استاندار هم آن بالا نشسته بود، تا مرا دید شروع کرد به صحبت کردن و تهدید کردن که آقا کشور نظام دارد کشور امنیت دارد شما آمده‌اید اینجا اخلال کرده‌اید می‌خواهید کشور را داغون کنید امنیت مردم را از بین ببرید دولت قدرت دارد و از این‌گونه صحبت‌ها، بعد بنا کرد توپ و تشر رفتن، من گفتم: "صبر کن آقا خیال کردی من یک بچه‌طلبه هستم که مرا تهدید می‌کنی، من آدمی نبودم که با گفتن شما بیایم اینجا، اینکه می‌بینید من حاضر شده‌ام که به اینجا بیایم به خاطر این است که من خدمت آیت‌الله بروجردی بودم ایشان فرمودند که محمد ذوالفقاری آمده است برو اصفهان آمده پیش من و از من خواسته که سفارش او را به علمای اصفهان بکنم، از فرمایش آیت‌الله بروجردی نتیجه گرفتم که در شما یک رگ مذهبی وجود دارد روی این اصل حاضر شدم اینجا بیایم و الا من آدمی نیستم که اینجا بیایم، بزرگتر از تو هم از من دعوت کند من نمی‌روم، چهارتا بهایی آمده‌اند بیخ گوش شما چهارتا کلمه حرف زده‌اند، فکر می‌کنی من امنیت کشور را به هم زده‌ام، از ماه رمضان که آقای فلسفی سخنرانی کرده مردم خونشان به جوش آمده و تا حالا هم امنیت این منطقه و نجف‌آباد را من حفظ کرده‌ام و الا مردم می‌خواستند بریزند خانهای بهاییها را خراب کنند همه را بکشند امنیت آنها را من حفظ کرده‌ام، اصلاً من دیگر به نجف‌آباد نمی‌روم از همین جا می‌روم به قم، از این به بعد امنیت آن منطقه با شما اگر توانستید با هم نیروها و قوای مسلحتان امنیت آن منطقه را حفظ کنید خدا حافظ شما" این را گفتم و بلند شدم که بیایم بیرون. با این برخورد یکدفعه او جا خورد، انتظار چنین برخوردی را نداشت، گفت آقا من که غرضی نداشتم، من مخلص شما هستم، بفرمایید بنشینید و خلاصه کوتاه آمد. بعد گفتم چهارتا بهایی آمده‌اند اینجا برای شما جو درست کرده‌اند شما هم باورتان آمده است، اگر من نبودم مردم تا حالا خانهای آنها را خراب کرده بودند، هر تکه گوشت بهاییها دست یک کسی بود، من جلوی آنها را

گرفتم، حالا عوض اینکه از من تقدیر و تشکر بکنید این جور برخورد می‌کنید بالاخره جلسه جالبی بود. در آن زمان بیشتر افراد در مقابل اینها خاضع بودند، آن جلسه جلسه مهمی بود چندتا سرهنگ و سرتیپ در آن جلسه بودند، گویا سران شهر اصفهان در آنجا کمیسیون داشتند، بالاخره در نهایت معذرت‌خواهی کردند گفتند ما می‌خواهیم یک وقت آشوب و خونریزی نشود، گفتیم ما هم همین را می‌خواهیم، ما در حفظ امنیت از شما سهم بیشتری داریم، اگر شما دزدها را می‌گیرید ما راهی را به مردم یاد می‌دهیم که کسی دزدی نکند. البته بعدا معلوم شد سران بهاییها در ارتباط با جریان نجف‌آباد خیلی اعتراض کرده بودند و بعضی از سران و امرای ارتش کبهای بودند به شاه نامه نوشته بودند که فلانی اوضاع نجف‌آباد را به هم زده است. (پیوست شماره ۴)

س: مرحوم آیت‌الله بروجردی از فعالیت‌های شما در اصفهان تا چه اندازه آگاهی یافت و حمایت نمود؟  
ج: ایشان کاملا در جریان بودند و از فعالیت‌های من خوشحال بودند.

س: حظیره‌القدس بهاییها در نجف‌آباد را چه کسانی و در چه تاریخی آتش زدند؟  
ج: من یادم نیست حظیره‌القدس را دقیقا کی آتش زدند، بالاخره در همان روزها بود، شب رفته بودند آنجا را آتش زده بودند، تعدادی از بچه‌ها تحریک شده بودند رفته بودند آنجا را شبانه آتش زده بودند، خود بهاییها بیشتر این جریان را بزرگش کردند تا مظلوم‌نمایی کنند.

همراهی سایر علما و مراجع با حکم آیت‌الله بروجردی  
س: در آن زمان سایر علما و مراجع چه موضعی نسبت به بهائیت داشتند، عکس‌العمل یا همراهی آنان نسبت به حکم آیت‌الله بروجردی در این زمینه چگونه بود؟  
ج: پس از اینکه حکم آیت‌الله بروجردی در نجف‌آباد به اجرا گذاشته شد من به اصفهان آمدم و با علمای اصفهان صحبت کردم، آقای حاج شیخ محمدحسن نجف‌آبادی همراهی کردند و با چند نفر دیگر از علما یک متن کوتاهی علیه بهائیت صادر کردند، بعد از علمای نجف استفتا کردم، در میان آنها مرحوم آیت‌الله آقای حاج سیدجمال گلپایگانی خیلی خوب جواب داده بودند. متن جواب ایشان چنین بود:  
”بسم‌الله الرحمن الرحیم، معاشرت و مخالطه و معامله با این طائفه ضاله مضله که ضرر آنها به دین و ملت و دولت و منحرف کردن آنها مردم را از طریق حق بیان کردنی نیست، به انواعها و اقسامها حرام است و اجتناب از آنها لازم است کما اینکه حضرت آیت‌الله بروجردی متعناالله و جمیع المسلمین بطول بقانه مرقوم فرمودند، و حکم آن بزرگوار لازم‌الاتباع و مخالفت ایشان حرام و در حد شرکبانه است،  
۱۳۷۵/۱ع ۲۶ الاحقر جمال الموسوی الگلپایگانی.”

این متن از کسی که خودش مرجع تقلید و معاصر آیت‌الله بروجردی بود خیلی متن جالبی بود و از خلوص و هضم نفس آن بزرگوار حکایت می‌کرد، و این متن را من به آیت‌الله بروجردی نشان دادم خیلی خوشحال شدند. آیت‌الله حاج سید محمود شاهرودی هم چیزی نوشته بودند ولی به این استحکام نبود، آیت‌الله آسیدعبدالهادی هم پاسخ نوشته بودند که پاسخ بدی نبود. من همه این استفتانات را جمع کرده بودم ولی یک آقایی از من گرفت که در جایی درج کند متاسفانه دیگر به من برنگردانید و من هم شخص او را فراموش کرده‌ام. یک روز هم به ما گفتند مرحوم آیت‌الله آقای حاج شیخ‌مهدی مسجدشاهی با بعضی از علما روزهای پنجشنبه جلسه دارند، با امیدزادی من در جلسه آنها

شرکت کردم و حکم آیت‌الله بروجردی را برای آنها خواندم و جریانهای نجف‌آباد را نقل کردم و گفتم بجاست شما هم در اصفهان اقدام کنید، یکوقت مرحوم حاج شیخ‌مهدی گفت مگر نجف‌آباد بهایی دارد؟ گفتم بله گفت آقا موعظشان کنید، جمعشان کنید به آنها بگویید میرزا حسینعلی نمی‌تواند خدا باشد و بالاخره از برخورد ایشان بی‌اعتنایی به مساله انتزاع می‌شد، بعد هم عصایش را برداشت و رفت. ضمناً در این رابطه با کمی امکانات یک اعلامیه جامع و بلندبالا خطاب به مردم اصفهان در سطح وسیعی پخش کردیم بدین مضمون که مگر فقط مردم نجف‌آباد مقلد و پیرو آیت‌الله بروجردی هستند، چرا شهر اصفهان پناهگاه بهاییان فراری نجف‌آباد شده، و مرحوم پورنمازی آن را در سطح وسیعی در اصفهان پخش کرد، و در این رابطه مدتها مامورین دولت درصدد پیدا کردن عاملین پخش این اعلامیه بودند و ذهنشان روی نجف‌آباد و اینجانب منعطف شده بود.

#### نقل سه خواب درباره آیت‌الله العظمی بروجردی

من سه بار مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی را در خواب دیده‌ام:

۱ شبی ایشان را در خواب دیدم که در باغ بزرگی مملو از درختهای نوجه بودند، با حالت ذوق و شغف به من فرمودند: آشیخ حسینعلی، ببین چقدر من در این باغ درخت کاشتم؟ ظاهراً تعبیر خواب شاگردان زیادی است که ایشان تربیت کردند و در قم و سایر بلاد متفرق می‌باشند.

۲ شبی ایشان را در خواب دیدم که به عنوان تدریس روی یک صندلی نشسته‌اند و حدود پنجاه نفر حضور داشتند از جمله مرحوم امام خمینی، من در عالم خواب توجه داشتم که آیت‌الله بروجردی فوت کرده‌اند و مشل اینک دوباره زنده شده‌اند، من به مرحوم امام گفتم: آقای بروجردی شانزده سال در قم تدریس کردند و متأسفانه یک نوار درسی به عنوان یادگار از ایشان گرفته نشد، خوب است ضبط صوتی تهیه کنیم درس ایشان را ضبط کنیم، مرحوم امام فرمودند: خوب گفتم، سریع ضبطی تهیه کن و بیاور، که من دویدم و ضبطی حاضر کردم و درس ایشان را ضبط نمودم.

۳ شبی ایشان را در خواب دیدم که در منزلشان به دیوار تکیه کرده بودند و دامن ایشان پر بود از اسکناس، چشم ایشان که به من افتاد فرمودند: آشیخ حسینعلی، بیا به تو پول بدهم، گفتم: نه آقا من لازم ندارم، بالاخره اصرار کردند و یک مشت پر به من پول دادند، و ظاهراً پولها شماره نداشت و درهم بود.





## فصل چهارم

# امام خمینی و نهضت روحانیت

(۱۳۴۰-۱۳۴۵ ه.ش)

وفات آیت‌الله العظمی بروجردی و عزاداری چهل روزه مردم  
تعدد مرجعیت پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی  
چاپ رساله و ترویج مرجعیت آیت‌الله خمینی  
توطئه شاه برای انتقال مرجعیت به خارج از کشور  
سابقه آشنایی با آیت‌الله خمینی و مقام علمی معظم‌له  
آمیختگی عرفان با فلسفه در درسهای فلسفه آیت‌الله خمینی  
اهمیت طرح مسائل کلام جدید در حوزه‌ها  
جریان آب کشیدن ظرف حاج آقا مصطفی خمینی  
انس و الفت خصوصی اینجانب و شهید مطهری با آیت‌الله خمینی  
دوستان و هم مباحش‌های آیت‌الله خمینی  
تلاش برای تثبیت مرجعیت و پرداخت شهریه آیت‌الله خمینی  
سختگیری آیت‌الله خمینی در مصرف وجوهات  
لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و قیام روحانیت در برابر آن  
خودداری شاه و دولت از پاسخ به تلگراف آیت‌الله خمینی  
طرح لوایح شش گانه و رفراندوم از مردم  
مخالفت آیت‌الله خمینی با اصل رفراندوم نه با لوایح شش گانه  
عقب نشینی آیت‌الله خوانساری  
تشکیل جامعه مدرسین در حوزه علمیه قم  
یک نکته تاریخی  
جلسه یازده نفره تحت عنوان اصلاح برنامه‌های حوزه  
تاسیس "دارالترویج" از طرف حکومت برای مقابله با روحانیت  
تاسیس "دارالتبلیغ" توسط آیت‌الله شریعتمداری  
مجله مکتب اسلام  
ماجرای یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه  
شایعه فرار شاه  
کمک دکتر واعظی رئیس بهداری قم به مجروحان مدرسه فیضیه  
تبلیغات علیه روحانیت و به سربازی بردن طلاب  
ارعاب متولی مسجد اعظم برای تعطیلی درس مراجع در این مسجد  
جمع‌آوری کمکهای مردمی برای بازسازی مدرسه فیضیه  
تحصن در مسجد بازار نجف‌آباد در اعتراض به بزداشت امام  
قیام مردم در پانزده خرداد  
دستگیری علمای شهرستانها  
مهاجرت علمای شهرستانها به تهران در اعتراض به بزداشت امام  
تنظیم اعلامیه برای چهارم شهدای پانزده خرداد و بزداشت اینجانب  
اعلامیه مراجع تقلید در تایید مرجعیت آیت‌الله خمینی  
ملاقات برخی علما با دکتر بقایی و امتناع اینجانب

تلاش رئیس ساواک برای ترتیب ملاقات علما با شاه  
 ملاقات آیت‌الله خوانساری با آیت‌الله خمینی در زندان  
 آزادی آیت‌الله خمینی از زندان و محصورشدن در خانه آقای نجاتی  
 انتقال آیت‌الله خمینی به خانه آقای روغنی  
 دیدار با آیت‌الله میلانی و نقشه کودتای سرلشکر قرنی  
 بازگشت آیت‌الله خمینی به قم و بازدید اقشار مختلف از ایشان  
 تاثیر واقعه پانزده خرداد بر روند جنبش  
 تدریس خارج کتاب صوم و کتاب خمس  
 ماجرای کاپیتولاسیون و قیام مجدد آیت‌الله خمینی  
 سخنرانی آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله نجفی در ارتباط با کاپیتولاسیون  
 تبعید امام خمینی به ترکیه و ادامه مبارزه در ایران  
 سخنرانی اینجانب در مدرسه فیضیه  
 تلاش برای تعطیلی درسهای حوزه  
 اعلامیهها و نامه‌های سرگشاده اقشار مختلف  
 تماس با آیت‌الله حکیم برای رفع شبهات نسبت به آیت‌الله خمینی  
 نامه‌های گسترده علیه آیت‌الله خمینی به آیت‌الله حکیم  
 انتقال آیت‌الله خمینی از ترکیه به نجف اشرف  
 نامه امام به اینجانب و تفویض اختیارات تام  
 مسافرت مجدد به نجف اشرف  
 اعلامیه دوازده نفری در تایید مرجعیت امام خمینی  
 صدور اعلامیه به عنوان حوزه علمیه قم  
 بازدید آیت‌الله حاج آقا حسن قمی از اینجانب در قم  
 یادى از شهید محمد منتظری

وفات آیت‌الله العظمی بروجردی و عزاداری چهل روزه مردم  
س: از درگذشت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی و تحولاتی که در حوزه در ابعاد اجتماعی، فرهنگی  
و سیاسی مخصوصا در مساله مرجعیت‌پیش آمد چنانچه خاطراتی دارید بفرمایید.

ج: مساله وفات مرحوم آیت‌الله بروجردی خیلی عجیب بود ایران یکپارچه عزا شد، (۱) در خارج از  
کشور هم برنامه عزاداری بود، اما در ایران عزاداری به این گستردگی را کسی پیش‌بینی  
نمی‌کرد. در همه شهرها دسته‌جات راه افتاد، شعرا در عزای ایشان نوحه‌های سینغزنی و  
عزاداری می‌سرودند. من یادم هست از نجف آباد یک دسته دو سه هزار نفری به طرف قم راه افتاد، یک  
حسن آقا نساج داشتیم که الان هم حیات دارند، ایشان این شعر را می‌خواند و همه می‌خواندند: ما  
نجف‌آبادیان با ناله و آه آمدیم از برای درک فیض آیت‌الله آمدیم

مردمان شهر قم کوسید و سالار ما از برای دیدنش ما این همه راه آمدیم در آن زمان افکار مارکسیستی  
کمونیستی در جامعه زیاد مطرح بود. شرکت مردم در این جلسات و برگزاری این عزاداری گسترده و اقبال  
مردم به روحانیت در واقع یک نوع توده‌نی به تبلیغات مارکسیستی کمونیستی آن وقت بود. مردم  
می‌فهمیدند که آنها چیزی نیستند و جنبه‌های مذهبی خیلی در مردم نمود پیدا کرد. البته این  
تجلیل و ابراز تاسف و تاثیر مردم از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی یک چیز طبیعی و خودجوش بود،  
این‌گونه نبود که تصنعی و ساختگی باشد، مردم بی‌اختیار راه می‌افتادند، دسته‌جات درست می‌کردند،  
به سر و سینه می‌زدند، گریه می‌کردند و مرثیه می‌خواندند. تقریبا چهل‌روز ایران ماتم داشت و در  
جاهای مختلف مراسم فاتحه برگزار می‌شد. بعضی افراد در آن زمان می‌گفتند فوت مرحوم آیت‌الله  
بروجردی در واقع چهل‌سال دین و مذهب را جلو آورد و مرام کمونیستی چهل‌سال عقب رفت.

س: عکس‌العمل شاه و دستگاه حاکمیت در مقابل درگذشت آیت‌الله بروجردی چگونه بود؟  
ج: آنان نیز به حسب ظاهر تجلیل کردند، ولی شاه به مرحوم آیت‌الله حکیم تلگراف زد تا مرجعیت به  
نجف منتقل شود و آنان در ایران مزاحم‌نداشته باشند.

۱ آیت‌الله العظمی بروجردی در دهم فروردین ماه ۱۳۴۰ شمسی (شوال ۱۳۸۰) به رحمت ایزدی پیوستند و در مسجد اعظم قم  
مدفون گردیدند.

#### تعدد مرجعیت پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی

پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی مرجعیت از حالت تمرکز خود خارج شد و میان چند نفر از  
علمای پخش گردید. در آن زمان کسانی که در قم مطرح بودند آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله  
شریعت‌مداری و آیت‌الله مرعشی‌نجفی بودند ولی بیاری از خواص به آیت‌الله خمینی نظر

داشتند، ما نظرم آن به مرجعیت ایشان بود. رساله توضیح المسائل و حاشیه عروه ایشان هنوز چاپ نشده بود و ایشان ابا داشت از اینکه رساله‌شان چاپ بشود.

یادم هست در همان وقت من رفتم منزل آقای گلپایگانی منزل ایشان در بازار بود مردم زیادی آنجا اجتمع کرده بودند، و ایشان را با دستجات زیادی آوردند برای فاتحه آیت‌الله بروجردی، کوچها پر از جمعیت بود و با تشریفات و اسکورت ایشان را آوردند در مجلس، ولی شب همان روز من رفته بودم منزل آیت‌الله خمینی نماز مغرب و عشا را با ایشان خواندم و حدود یک ساعت و نیم نشستیم با ایشان در دلدل کردیم و راجع به فوت آیت‌الله بروجردی و مسائل آن روز صحبت کردیم حتی یک نفر نیامد آنجا سر بزند من راجع به مرجعیت با ایشان صحبت می‌کردم و اینکه چه کسی برای این موضوع مناسب است، مثلاً نظر ایشان را راجع به آیت‌الله حکیم پرسیدم ایشان گفتند من آیت‌الله حکیم را ندیده‌ام ولی اگر آیت‌الله حکیم فقط همین مستمسک (العروه الوثقی) باشد چیز مهمی نیست، به نظر ایشان مستمسک خیلی مهم نمی‌آمد.

منظور این است که بسیاری از خواص فضلا و طلبه‌ها به آیت‌الله خمینی نظر داشتند اما جو موجود در حوزه با آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری بود و جمعی از مردم قم نیز به آیت‌الله مرعشی نظر داشتند، ولی خوب آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خونی و آیت‌الله شاهرودی هم کم و بیش در جسامعه مطرح بودند، مرحوم آسیدعبدالهادی زیاد مطرح بود. من یادم هست در نجف آباد اکثریت به مرحوم آیت‌الله حاج سیدعبدالهادی شیرازی مراجعه کردند، و احتیاط‌های ایشان را از آیت‌الله خمینی تقلید می‌کردند، خلاصه مرجعیت آسیدعبدالهادی در سطح وسیعی مورد توجه واقع شد، آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خونی و آیت‌الله گلپایگانی هم مقلد داشتند ولی به طور پراکنده، در منطقه خراسان بیشتر آیت‌الله شاهرودی مطرح شد، در منطقه آذربایجان بیشتر آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله خونی مطرح بودند. بالاخره مرجعیت پراکنده و منطقه‌ای شد. اما بیشتر مقدسین از آیت‌الله آسیدعبدالهادی تقلید می‌کردند با اینکه ایشان چشم‌هایشان نابینا بود، ایشان بعد از مرحوم آیت‌الله بروجردی یکی دو سال بیشتر زنده نبودند و از دنیا رفتند. پس از فوت آیت‌الله بروجردی از روزنامه‌ها آمده بودند با طلبه‌ها راجع به مراجع مصاحبه می‌کردند. ما آیت‌الله خمینی را هم مطرح کردیم و روزنامه‌ها نام ایشان را هم جزو مراجع نوشتند. همه مراجع برای آیت‌الله بروجردی فاتحه گرفتند و هر کدام به تناسب موقعیت خود زودتر اعلام فاتحه می‌کردند. آیت‌الله خمینی شاید نفر پانزدهم شانزدهم بود که اعلام فاتحه کردند. البته این جلسه را هم شاگردان ایشان ترتیب دادند، ایشان در این گونه مسائل خودش را جلونی انداخت، و می‌فرمود الان بحمدالله "من به الکفایه" "به میزان کفایت" هست و خودش را از سروصداها کنار می‌کشید، رساله ایشان هم با اصرار و پیگیری ما به چاپ رسید.

س: مرجعیت آیت‌الله میلانی تا چه اندازه مطرح بود؟ همچنین مرجعیت آیت‌الله سیداحمد خوانساری یا آیت‌الله داماد؟

ج: آیت‌الله داماد به عنوان مرجع تقلید مطرح نبودند، ولی آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله میلانی نسبتاً مطرح بودند البته بیشتر در تهران و مشهد. در تهران جمعی از آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری تقلید می‌کردند و آیت‌الله میلانی هم در مشهد مورد توجه بودند.

س: شنیده شده است آیت‌الله شیخ عبدالکریم زنجانی هم در آن زمان حتی از زمان آیت‌الله بروجردی به عنوان مرجع تقلید مطرح بوده‌اند، آیا این مطلب صحت دارد؟

ج: ایشان به عنوان یک رجل سیاسی مطرح بودند. وقتی مرحوم آشیخ عبدالکریم زنجانی از عراق به ایران آمد دولت ایران از او استقبال و تجلیل کرد، بعد که می‌خواست به قم بیاید آیت‌الله بروجردی به عنوان مسافرت از قم بیرون رفت تا مجبور نشود با او ملاقات کند. البته خدارحمش کند می‌گویند آدم خوبی بوده ولی آن زمان مارک وابستگی به دولت به او خورده بود.

س: در اهواز و خوزستان هم آیت‌الله بهبهانی به عنوان مرجع مطرح بود؟

ج: بله مرحوم آیت‌الله بهبهانی هم در اهواز و آن منطقه مطرح بودند، البته ایشان در رامهرمز بودند و بعد به اهواز آمدند و یک عده‌ای هم اطرافشان بودند، آیت‌الله نبوی هم در دزفول بودند و تعدادی مقلد داشتند و می‌گفتند یک تعدادی هم در العماره عراق از ایشان تقلید می‌کنند. در جاهای دیگر هم افراد صاحب رساله وجود داشتند. البته در آن زمان و در آن شرایط این پراکندگی مرجعیت هم تا اندازه‌ای طبیعی بود، از طرف دیگر رژیم شاه هم از پراکندگی مرجعیت و پیشگیری از تمرکز آن در یک مرجع قوی بدش نمی‌آمد، خصوصیات قومی و روحیات ناسیونالیستی هم به این قضیه کمک می‌کرد، مثلاً یادم هست این داستان را مرحوم امام برای من نقل کردند، ایشان فرمودند: مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی که فوت شد علمای مشهد جمع شدند که مرجع معین کنند، یکی از آقایان در آن جلسه می‌گوید آقای حاج آقا حسین قمی برای مرجعیت خوب است ولی ریشش دست پسرش آسید مهدی است، آقای بروجردی هم خوب است اما ریشش دست حاج آقا روح‌الله است، ما بیاییم آسید محمود شاهرودی را معین بکنیم که در اختیار خودمان باشد این را یکی از آقایان در مجلس علمای مشهد گفت. مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا مهدی اصفهانی (رحمه‌الله‌علیه) در آن جلسه گفته بودند پس این جلسه ما از جلسه سقیفه کمتر نیست ما آمده‌ایم ببینیم چه کسی اعلم و لایق است یا اینکه ببینیم چه کسی ریشش دست ماست؟ آخه این چه جور برخوردی است که شما می‌کنید این داستان را مرحوم امام برای من نقل کردند.

چاپ رساله و ترویج مرجعیت آیت‌الله خمینی

س: چگونگی چاپ رساله آیت‌الله خمینی را اگر در نظر دارید بفرمایید.

ج: همین اندازه من یادم هست که ایشان مایل نبود رساله‌اش به چاپ برسد. آقای مولایی آمد به من متوسل شد که بالاخره باید کاری کرد که رساله ایشان به چاپ برسد. ایشان هم حاشیه بر "عروه" داشت هم حاشیه بر "وسیله" و هم رساله فارسی ظاهرا به اسم "نجاه العباد" که آن وقت از ایشان گرفته شد و به همراه حاشیه عروه به صورت جداگانه به چاپ رسید. بعد از رحلت مرحوم آسید عبدالهادی، در نجف آباد تقریباً مرجعیت آیت‌الله خمینی تعیین پیدا کرد. ظاهراً در آن موقع در شهرهایی که مرجعیت ایشان به صورت گسترده مطرح بود یکی در نجف آباد بود و دیگری در رفسنجان، اما در شهرهای دیگر از ایشان خیلی تقلید نمی‌کردند. پس از فوت مرحوم آسید عبدالهادی در نجف آباد یک جلسه فاتحه گرفتیم و آقای حاج آقا باقر تدین در آن جلسه منبر رفت و به طور رسمی اعلام کرد که نظر ما برای تقلید به آیت‌الله العظمی حاج آقا روح‌الله خمینی است و بالاخره مرجعیت ایشان در میان مردم نجف آباد تثبیت شد. ما عنایت داشتیم که آیت‌الله خمینی به طلبه‌ها شهریه بدهند اما ایشان

می فرمود ما چه داعی داریم که پول قرض بگیریم و شهریه بدهیم ولی ما عنایت داشتیم که شهریه ایشان همیشه پا برجا باشد، چه در همان اوایل مرجعیت ایشان و چه در زمان زندان و زمان تبعید ایشان که بعداً پیش آمد.

آقاسی غیسوری می گفت ما یک مقدار از تهران راه می اندازیم، ما هم از نجف آباد و جاهای دیگر مستداری جور می کردیم و به هر شکلی بود شهریه ایشان را راه می انداختیم، عقیده ما این بود که شهریه ایشان باید محفوظ باشد.

توطئه شاه برای انتقال مرجعیت به خارج از کشور

س: حضرتعالی اشاره فرمودید که شاه پس از فوت آیتالله بروجردی به آیتالله حکیم تلگراف زد تا مرجعیت ایشان را به رسمیت بشناسد، بعین معنا که می خواستند مرجعیت را از ایران و قم به نجف منتقل کنند و به عقیده خودشان از شر اینها خلاص شده باشند، و کسانی که آگاه بودند خلاف این را می خواستند عمل کنند. حضرتعالی و دیگران چه نقشی در تثبیت مرجعیت در قم به ویژه در حضرت امام داشتید؟

ج: بله واقعه این بود که چون مرحوم آیتالله بروجردی راجع به تقسیم اراضی و بعضی کارهای شاه و مساله اسرائیل یک برخوردهایی با شاه و دولت داشت اینها نمی خواستند که در قم و در ایران مزاحم داشته باشند این را همه فهمیده بودند، اینکه شاه به آقای حکیم تلگراف زد می خواست بگوید مرجعیت بروند نجف که اینها اینجا فارغالبال باشند. آن وقت امثال ما این جهت را توجه داشتیم و حتی المقدور کاری می کردیم که این توطئه خنثی بشود. من یادم هست در فاتحه مرحوم آیتالله بروجردی در نجف آباد دولتیها هم شرکت کردند و رئیس شهربانی اصرار داشت که شما در منبرها اسم آیتالله حکیم را بیاورید. معلوم بود که چون شاه تلگراف زده رئیس شهربانی هم از آیتالله حکیم ترویج می کند. من گفتم: وظیفه شما نیست که در این مسائل دخالت کنید این وظیفه علماست که در این مسائل نظر بدهند. البته از سوی دیگر شاه از تمرکز مرجعیت در یکنفر هم واهمه داشت، چون در این صورت قدرت مرجعیت متمرکز می شد و ممکن بود برای حاکمیتشاه مشکل آفرینی کند، بنابراین سیاست شاه و اطرافیانش این بود که اولاً مرجعیت پراکنده و منطقه ای شود و ثانیاً حتی الامکان از ایران خارج و به نجف منتقل گردد.

سابقه آشنایی با آیتالله خمینی و مقام علمی معظم له

س: آشنایی حضرتعالی با حضرت امام (ره) دقیقاً از چه زمانی شروع شد و چه کتابها و درسهایی را خدمت ایشان خوانده اید؟

ج: همان گونه که قبلاً عرض کردم من قبل از اینکه آیتالله بروجردی به قم بیایند با درس اخلاق ایشان مانوس بودم، بعد به همراه شهید مطهری و جمعی دیگر از اول منظومه تا آخر الهیات را پیش ایشان خواندیم، آن دوره از درس منظومه ایشان از بیست نفر تجاوز نمی کرد، مدتی هم در درس اسفسار ایشان شرکت می کردیم. بعد چون از بیان ایشان خوشمان می آمد به ایشان اصرار کردیم که یک درس اصول شروع کنند.

من و مرحوم شهید مطهری دونفری جلد دوم کفایه را پیش ایشان شروع کردیم، ایشان در ابتدا فکر می کردند که ما می خواهیم سطح کفایه را بخوانیم، مقداری از عبارات کفایه را خواندند و

گذشتند ما بنا کردیم به اشکال کردن، ایشان گفتند به این شکل مطلب پیش نمی‌رود، ما گفتیم پیش نرود، گفتند مگر سطح کفایه را نمی‌خواهید بخوانید، گفتیم نه، سطح آن لازم نیست، بالاخره به این شکل ایشان خارج کفایه را شروع کردند و این دوره درس ایشان از اول جلد دوم تا آخر آن هفتسال طول کشید، فکر و استعداد ایشان خیلی خوب بود ولی حافظه ایشان خیلی قوی نبود.

من و مرحوم شهید مطهری پیش مطالعه می‌کردیم و مرتب سر درس اشکال می‌کردیم و ایشان ناچار می‌شدند بیشتر مطالعه کنند و مطالب بکر و مفیدی را برای ما بیاورند، درس به این شکل کم پیش می‌رفت ولی برای ما خیلی مفید بود. یک عده ما را تخطئه می‌کردند و می‌گفتند این درس سیاسی است. در ابتدا من و مرحوم شهید مطهری بودیم، ولی بعد آقای شیخ اسدالله نوراللهی آمد، آقای علی اصغر شاهرودی هم آمد البته او بعد از مدتی به نجف رفت، بالاخره تا آخر دوره هفت‌هشت نفر بیشتر نشده بودیم. مرحوم شهید بهشتی هم قسمتی از استصحاب را می‌آمد، آقای حاج شیخ عبدالحمید شریانی تبریزی که در مسجد گوهرشاد نماز می‌خواند کمی آمد، آقای شیخ جعفر سبحانی و مرحوم آقای علی کاشانی که استاد آقای هاشمی‌نژاد بود و شعر هم خوب می‌گفت نیز شرکت می‌کردند. افراد باورشان نمی‌آمد که ایشان درس اصول بگویند، می‌گفتند ایشان در فلسفه واردند نه در فقه و اصول و ما را تخطئه می‌کردند. در همان ایام روزی یکی از آقایان گفت شما پیش آقای خمینی چه می‌خوانید؟ گفتم اصول، گفت: اصول؟ گفتم بله، گفت خوب بیا پیش من بخوان. گفتم من خودم بهتر از شما بلدم. منظور این است که آقایان قضاوتشان این بود، ولی آقای مطهری می‌گفت درس حاج آقا روح‌الله در حوزه جا باز می‌کند چون هم خوش‌فکر است و هم خوش‌بیان. ایشان حرفهای مرحوم نائینی را مطرح می‌کردند و به رد و ایراد آن می‌پرداختند، بعضی از نجفیها که شنیده بودند ایشان به حرفهای نائینی ور می‌رود از دست ایشان عصبانی بودند، چون مرحوم نائینی از نظر علمی برای آنان خیلی اهمیت داشت. بالاخره این دوره اصول ایشان تمام شد و ما دیگر در درس اصول ایشان شرکت نکردیم. ایشان در دوره بعد کفایه جلد اول را شروع کردند، و این درس ایشان یک‌دفعه شلوغ شد، تعداد شاگردان ایشان به پانصدشصد نفر هم رسید، آقای سبحانی هم که تقریرات درس ایشان را نوشته است همین قسمت جداول را نوشته است، من از درسهای ایشان مباحث استصحاب و تعادل و تراجیح را نوشته‌ام ولی به صورت خطی است و چاپ نشده است. بعد من و آقای مطهری و سه‌چهار نفر دیگر در منزل ایشان کتاب "الزکات" را شروع کردیم، البته حدود دو ماه بیشتر طول نکشید، در این درس آقای احمدی میانجی و آقا موسی صدر هم شرکت می‌کردند، محل این درس همان اطاقی بود که ایشان قبلاً درس اسفار می‌گفتند. من یکبار با ایشان شوخی کردم گفتم آقا این اطاق از بس از کفریات فلسفه به درگاه خدا نالید عاقبت به‌خیر شده و الان فقه‌آل‌محمد(ص) در آن تدریس می‌شود. گاهی از این شوخیها با ایشان می‌کردیم و ایشان می‌خندیدند. من مبحث زکات ایشان را هم نوشته‌ام که پنجاه‌صفت صفحه است و مربوط است به اوایل زکات، البته بعداً این درس تعطیل شد. ما از مباحث فقه پیش ایشان همین قسمت از مباحث زکات را خواندیم.

آمیختگی عرفان با فلسفه در درسهای فلسفه آیت‌الله خمینی

س: حضرتعالی که طی سالها ارتباط علمی نزدیکی با حضرت امام داشتید جنبه عرفانی ایشان را



چگونه یافتید، آیا درس عرفان نیز پیش ایشان خواندید یا نه؟

ج: چنانکه قبلاً گفتم من پیش امام منظومه را خواندم تا اول "طبیعیات"، مبحث "نفس" اسفار را هم تا آخر پیش ایشان خواندم، ولی درس مرحوم امام به شکلی بود که فلسفه را با عرفان با هم می‌گفت مخصوصاً در اسفار که فلسفه و عرفان با هم مخلوط است، و چون ایشان ذوق عرفانی داشت طبیعتاً به مناسبت مسائل عرفانی هم مطرح می‌شد، اما من مستقیماً پیش ایشان درس عرفان نخواندم، البته من خیلی عقیده به عرفان مصطلح نداشتم، حتی یکبار به کتاب فتوحات احتیاج پیدا کردم در ارتباط با قضیه بهائیت من این کتاب را نداشتم رفتم از مرحوم امام به امانت گرفتم، که آن هم داستان جالبی دارد.

س: چه ارتباطی بین قضیه بهائیت و فتوحات وجود داشت؟

ج: من کتابهای بهاییها را به خاطر اینکه با آنها درگیر بودم زیاد می‌دیدم، در کتاب "فراند" گلپایگانی مطلبی را از کتاب "الیواقیت و الجواهر" شعرانی به نقل از "فتوحات مکیه" ابن عربی نقل کرده بود، در عبارتی که آنجا درباره امام زمان (عج) نوشته یک جمله "مرجع عکا" آمده است و بهاییها از این کلمه خواستماند استفاده کنند که چون میرزا حسینعلی بها در عکا بوده این جمله ابن عربی در ارتباط با بها الله است

حساس شدم که بروم کتاب الیواقیت و الجواهر را پیدا کنم، از هر کس سراغ گرفتم کسی این کتاب را نداشت. رفتم خدمت مرحوم آیتالله مرعشی نجفی که در کتابشناسی و کتابداری معروف بودند، ایشان گفتند من اصلاً اسم این کتاب را هم نشنیده‌ام از آیتالله بروجردی هم سراغ گرفتیم ایشان هم اظهار داشتند که این کتاب را ندارند، تا اینکه یک کتابفروشی بود در کنار پلنهای بازار قم به نام حاج شیخ حسینعلی کتابفروش، من از ایشان پرسیدم شما کتاب الیواقیت و الجواهر دارید؟ گفت بله، گفتم چقدر می‌شود، گفت بیست و پنج تومان آن وقت بیست و پنج تومان خیلی پول بود من هم این پول را نداشتم، رفتم از مرحوم آیتالله بروجردی این مبلغ را به عنوان اینکه کتاب را برای ایشان خریداری کنم گرفتم. بالاخره کتاب را خریداری کردم پس از مراجعه معلوم شد در همانجا که "مرجع عکا" را می‌گوید، نام و خصوصیات امام زمان (عج) را به تفصیل به نقل از باب سیصد و شصت و شش فتوحات نقل می‌کند که مهدی (ع) در سامرا در سنه ۲۵۵ هجری به دنیا آمده می‌نویسد: "هو: م، ح، م، د، ابن الحسن العسکری، ابن علی النقی، ابن محمد التقی و ... دوازده امام را می‌شمارد، بعد این انگیزه را پیدا کردم که بروم فتوحات را پیدا کنم، از مرحوم امام پرسیدم که شما فتوحات را دارید؟ گفتند بله، گفتم می‌شود یک شب به من امانت بدهید، گفتند بله فتوحات را آوردم مقابله کردم با کمال تعجب دیدم این فتوحات را که در مصر چاپ کرده‌اند راجع به امام زمان (ع) دارد ولی این قسمت نام امام زمان و دوازده امام را حذف کرده‌اند و به صورت تحریف شده چاپ کرده‌اند بعد این دو کتاب را بردم خدمت آیتالله بروجردی، اتفاقاً آیتالله خمینی هم کنار آیتالله بروجردی نشسته بود، کتابها را به ایشان نشان دادم و ماجرا را نقل کردم، ایشان خیلی تعجب کردند که اینها چه تحریفهایی می‌کنند. از اوایل کتاب الیواقیت استفاده می‌شود که اعتماد شعرانی بر نسخه‌ای از فتوحات بوده که از روی نسخه مصنف موجود در قونیه استنساخ شده است.

بعد کتاب الیواقیت را به آیتالله بروجردی و فتوحات را به آیتالله خمینی تحویل دادم، البته بعداً این کتاب الیواقیت را دوباره چاپ کردند، والان من آن را دارم و دوازده امام (ع) در آن آمده است. البته